

England and the Process of Nation Building in Iran (1921-1941)

Salar Moradi¹

Received: 16 March 2022

Reception: 18 April 2022

With the spread of nationalism in the 19th century, the idea of a modern state in Iran, which had already been formed, was realized and the attempt to create a national and inclusive state in the name of law and parliament (people's representatives) began during the Constitutional Revolution. With the coming to power of the Pahlavi government and the efforts and policies of the first Pahlavi (Reza Shah) including strengthening national unity, maintaining territorial integrity, and combining Iranian identity with Western identity for nation-building in the years 1925 to 1945, which for various reasons The British intervention in Iran was not successful. The purpose of this study is to investigate the impact of British interventions in the process of nation-building and the formation of modern national identity in Iran. The main question of the research is what role did the United Kingdom play in the nation-building process in Iran? This research has been studied by explanatory-interpretive method and the data collection method is also documentary. The results of this study show that the British intervention in Iran's internal affairs has increased ethnic tensions and also its influence in the Iranian political system has led the actions of the Shah and the elites in the opposite direction and against national interests.

Keywords: First Pahlavi (Reza Shah), Nation Building, England, Ethnicity, Nationalism.

1. Assistant Professor, Department of Political Science, Payame Noor University, Iran, salarmoradi@pnu.ac.ir.

انگلستان و فرایند ملت‌سازی در ایران (۱۳۲۰ - ۱۳۰۰)سالار مرادی^۱

دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۶

پذیرش: ۱۴۰۲/۱/۲۹

چکیده

در قرن ۱۹ با پیدایش موج ملی‌گرایی، فرایند ساخت دولت مدرن در ایران در انقلاب مشروطه تبلور یافت و از آن‌پس تلاش برای ساخت دولت مدرن یا دولت ملی و فراگیر که بنام قانون و نمایندگان مردم حکومت کند، شکل گرفت. روی کار آمدن پهلوی اول و انجام برخی اقدامات و سیاست‌ها باهدف تقویت وحدت ملی و حفظ یکپارچگی سرزمینی و ساخت هویت ایرانی بر مبنای غرب‌گرایی و باستان‌گرایی، اولین سیاست‌های رسمی دولت-ملت‌سازی به شمار می‌رود که طی سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۴ ه.ش. صورت گرفت که این امر در نهایت با دلایلی همچون دخالت‌های استعماری انگلستان به سرانجام نرسید. لذا سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که انگلستان چه نقشی در روند ملت‌سازی در ایران ایفا نمود؟ در پاسخ به این سؤال به این نتیجه رسیده شد که دخالت‌های استعماری دول خارجی و به‌ویژه انگلستان در امور داخلی ایران و دامن زدن به اختلافات قومی و همچنین نفوذ در بدنه نظام سیاسی (شاه و نخبگان) سبب شد تا اقدامات و تلاش‌های این دوره در مسیری خلاف منافع ملی ایران حرکت کند. هدف این مقاله بررسی اقدامات انجام‌شده و ابعاد دخالت‌های استعماری انگلستان در فرایند ملت‌سازی و شکل‌گیری هویت ملی مدرن در ایران است که به نظر نگارنده تلاش‌های میهن‌دوستان و رجال وطن‌پرستی را که قبل از مشروطه و از زمان امیرکبیر آغاز شده بود و در انقلاب مشروطه رشد و تکامل یافت، در دوره پهلوی اول خنثی نمود، که نتیجه آن بروز تنش‌ها و آشوب‌های قومی - قبیله‌ای

داخلی در سال‌های ۱۳۲۴ ه.ش. بود. این پژوهش با روش تبیینی - تفسیری مورد بررسی قرار گرفته و عمده روش گردآوری اطلاعات نیز به روش کتابخانه‌ای و اسنادی بوده است.

کلیدواژه‌ها: پهلوی اول، ملت‌سازی، انگلستان، استعمار، قومیت، ملی‌گرایی

مقدمه

۱- طرح مسئله

به‌طور کلی ملت‌سازی نوین در قرن هجدهم پا گرفت تا آنجا که قرن هجدهم را قرن ملی‌گرایی نامیده‌اند. در این قرن اصولی نظیر آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و حقوق بشر مطرح گردید و مورد توجه قرار گرفت. ژان ژاک روسو از اندیشمندانی بود که در این دوره بر وحدت و یکپارچگی و عصیبت گروهی توده‌ها تأکید ورزید و حمایت از زادبوم را تا اندازه یک وظیفه مقدس دینی بالا برد. با آغاز قرن نوزدهم ناسیونالیسم وارد دوره جدیدی از حیات خود شد، در تمامی پدیده‌های این قرن که با اوج‌گیری احساسات ناسیونالیستی آغاز شد و با افول و کمرنگ‌تر شدن آن به پایان رسید می‌توان ردپای ملی‌گرایی را مشاهده کرد.

در ایران، توجه به بحث ملت - دولت بعد از انقلاب مشروطه رواج پیدا کرد. در واقع با انقلاب مشروطه بود که توجه به دولت مدرن و در پی آن ملت نوین در ایران مطرح شد. ولی انقلاب مشروطه به دلایل زیادی از جمله استبداد داخلی و دخالت‌های استعماری انگلیس به نتیجه مطلوب نرسید و در نتیجه مبحث ملت‌سازی در ایران دچار انحراف و به‌نوعی کنترل‌شده در جهتی دیگر هدایت شد. لذا در رابطه با موضوع دولت‌سازی در ایران، که از مهم‌ترین ارکان در فرایند ملت‌سازی به شمار می‌رود دخالت‌های استعماری انگلستان در روی کار آمدن رضاشاه و دودمان پهلوی سبب شد که پروسه دولت‌سازی در ایران که از مهم‌ترین نتایج فعالیت‌های روشنفکران ایران طی چند دهه بود به‌جای آنکه سرنوشت مردم را به یک دولت مدرن مردمی بسپارد، ایران را گرفتار حکومتی سنتی مطلقه نمود که بیشترین خدمت را به استعمار انگلستان نمود. چگونگی شکل‌گیری روندهای مذکور موضوعی است که پژوهش حاضر در صدد است بدان پردازد.

۲- ادبیات و پیشینه پژوهش

در خصوص روند ملت‌سازی مطالب زیادی آورده شده است اما یکی از مهم‌ترین منابع این حوزه بررسی است که در مورد ناسیونالیسم قومی نگاشته شده است. در این اثر ناسیونالیسم قومی (یعنی عقیده به این‌که حاکمیت مردم باید در اختیار اعضای گروه قومی خود قرار گیرد) به این نتیجه دست‌یافت که؛ تنها ۱۴ کشور در جهان هستند که حتی یک

اقلیت قابل توجه در آن‌ها وجود ندارد و ژاپن تنها کشوری است که جمعیت یکدست بزرگی دارد. ۴ درصد جمعیت جهان در کشورهایی زندگی می‌کنند که تنها دارای یک گروه قومی می‌باشند (ساعی، ۱۳۷۵: ۱۲۴). همچنین با استناد به منبع دیگری در حال حاضر ۱۸۰ کشور از حدود ۲۰۰ کشور موجود در جهان به لحاظ قومی ناهمگون و تنها ۲۰ کشور همگون هستند. به عبارت دیگر اکثر کشورهای جهان دارای این شرایط هستند و بالقوه مهبای درگیری قومی می‌باشند (مقصودی، ۱۳۸۰: ۴۵).

در خصوص روند ملت‌سازی در ایران مطالب متعددی آورده شده که از آن جمله می‌توان به مقاله استراتژی‌های ملت‌سازی و توسعه ناموزون در ایران نوشته علیرضا رحیمی اشاره کرد که نویسنده در آن با تکیه بر نظریات توسعه به بررسی روند ملت‌سازی در ایران پرداخته است. اما در خصوص نقش انگلستان در روند ملت‌سازی در ایران مطالب بسیار کم و به صورت پراکنده در مقالات و کتب مختلف اشاره شده است. حال آنکه پژوهش حاضر با نگاهی نوآورانه درصدد است با تمرکز بر نقش انگلستان در ایجاد اختلال در روند شکل‌گیری ملت‌سازی در ایران پرداخته و نشان دهد که انگلستان در ایران طی چند قرن، سیاست‌های استعماری مسلط را داشت.

ضرورت و اهمیت پژوهش

نیل به وفاق و تداوم همبستگی یکی از دغدغه‌های اصلی رهبران گروه‌های اجتماعی و نظام‌های سیاسی است. زیرا استمرار چنین واحدهایی مرهون بقای احساس تعلق و پیوستگی اعضاست. از این رو جستجو و شناسایی مبانی همبستگی، روش‌های ایجاد احساس تعلق، چگونگی استمرار و رفع موانع و تداوم آن ضرورتی انکارناپذیر دارد و برای واحدهای سیاسی اجتماعی نامتجانس، متکثر و چند پارچه این ضرورت مضاعف می‌شود. همچنین تعدد گروه‌های قومی - مذهبی در هر جامعه‌ای به علت تفاوت در نظام ارزشی و هنجاری منشأ بالقوه‌ای برای تضعیف وفاق و تهدیدی برای انسجام اجتماعی است. بنابراین هر نظام سیاسی باید سیاست‌های قومی مشخص و مدونی در مورد گروه‌های قومی، مذهبی و نژادی خویش داشته باشد. امروزه راه‌حل‌های منطقی و مناسب برای حل مسائل و مشکلات قومی بیشتر در چهارچوب رهیافت‌های «ملت‌سازی» ارائه شده و مورد توجه و استفاده بسیاری از

کشورهای ناهمگون و متکثر قرار گرفته است. در واقع ملت‌سازی حرکت از هویت قومی به سمت هویت ملی در چهارچوب رهیافت‌های مسالمت‌آمیز و هدایت‌شده از سوی دولت‌ها است.

سؤال اصلی

انگلستان چه نقشی در روند ملت‌سازی در ایران ایفا نمود؟

۵- فرضیه

دخالت‌های استعماری دول خارجی و به‌ویژه انگلستان در امور داخلی ایران و دامن زدن به اختلافات قومی و همچنین نفوذ در بدنه نظام سیاسی (شاه و نخبگان) سبب شد تا اقدامات و تلاش‌های این دوره در مسیری خلاف منافع ملی ایران حرکت کند.

۶- تعریف مفاهیم

۶-۱- قوم

واژه «قوم» در علوم اجتماعی واژه‌ای نسبتاً جدید است و به دلیل عدم وجود معیارهای مشخص در تعیین حدود آن، ارائه تعریفی جامع و کامل مشکل است. قوم ترجمه واژه "Ethno" یا "Ethnos" است که اصالتاً واژه‌ای یونانی است و به تمایزات و تفاوت‌های میان مردم اشاره دارد. قوم به گروهی از مردم اطلاق می‌شود که خود را از منشأ نژاد، تاریخ، سرزمین، فرهنگ، دین، ادبیات، موسیقی، زبان، آداب و رسوم، اعیاد و مناسک جمعی، عادات، سبک غذا خوردن و لباس پوشیدن و سرنوشت مشترک دارای هویتی متفاوت و متمایز از دیگر اقوام و گروه‌های اجتماعی می‌دانند. لازم به ذکر است در تعاریف قوم برخی پژوهشگران بر عوامل نژادی و برخی دیگر بر مبانی فرهنگی تأکید دارند.

در یک تعریف کلی، قوم، اجتماعی از افراد است که دارای «منشأ مشترک»، «سرنوشت مشترک»، «احساس مشترک» و «انحصار نسبی منابع ارزشمند مشترک» می‌باشند و در ارتباط با سایر گروه‌ها و اقوام و بر اساس رموز و نمادهای فرهنگی مشترک در یک میدان تعامل درون‌گروهی، با کسب هویت جمعی، مبدل به «ما» شوند (یوسفی، ۱۳۸۴: ۱۸۶). از مهم‌ترین

خصوصیات یک قوم می‌توان به؛ نیاکان مشترک واقعی یا باور به نیاکان اسطوره‌ای، نام مشترک، سرزمین مشترک، زبان مشترک، فضاها‌ی مشترک زیستی، رسوم و آداب مشترک، ارزش‌های مشترک، احساس تعلق به یک گروه واحد اشاره کرد (فکوهی، ۱۳۸۰: ۲۳۵).

قومیت

قومیت به خودآگاهی سیاسی گروه‌های مختلف زبانی، مذهبی و نژادی در یک سرزمین نسبت به هویت خود و نیز تفاوت قائل شدن میان خود و سایر گروه‌های ساکن در همان منطقه اشاره دارد. ناسیونالیسم قومی به مفهوم احساس ناسیونالیستی در میان گروه‌های مختلف زبانی، مذهبی و نژادی در یک کشور است (احمدی، ۱۳۷۸: ۱۵). لازم به ذکر است که قومیت کارکردی دوگانه دارد. از یک طرف عامل وفاق و همبستگی اجتماعی بین اعضای یک قوم و از طرف دیگر عامل نفاق و تعارض بین اقوام است.

در کل باید گفت که مفاهیم جدید قوم و قومیت در دهه ۶۰ قرن بیستم ظاهر شدند. یعنی پس از موج سوم تشکیل دولت‌های ملی در کشورهای مستعمره سابق که پس از جنگ جهانی دوم و کاهش قدرت نظامی اروپای غربی به استقلال رسیده و دولت‌های مستقل خود را تشکیل داده بودند (برتون، ۲۳۴: ۱۳۸۰).

ملت

واژه ملت ترجمه‌ای است از واژه "Nation" که در زبان‌های اروپایی از ریشه لاتین "Natio" و "Nascere" به معنی «زایش» و «تولد» آمده است. معنای ابتدایی این واژه به مفهوم گروهی انسان بوده است که دارای یک منشأ مشترک بوده یا چنین منشأیی به آن‌ها منصوب شده باشد.

ملت گروهی هستند که خود را دارای پیوندها و علقه‌هایی می‌بینند که این پیوندها و علقه‌ها نسبت به دیگر پیوندها ارجحیت دارند (کاتم، ۱۳۷۸: ۵). و در رابطه با همین پیوندها و علقه‌هاست که می‌توان از سابقه یکسان و مشترک تاریخی، فرهنگی، اقتصادی، زبانی، نژادی و ... نام برد که به‌عنوان ملات و رکن اتصال‌دهنده به کار می‌روند. ملت واژه‌ای است مورداحترام و حتی تقدس یافته به‌خصوص در فرانسه که در آنجا ارزشی تاریخی به دست آورده است و به مردمی اطلاق می‌شود که توانسته باشند سرنوشت خود را به دست گرفته

و به حاکمیت برسند. به نظر اندیشمندان چون هابزبام (پیش از ۱۸۸۴ م.) واژه ملت صرفاً به معنای مجموعه‌ای از ساکنان یک قلمرو، کشور یا پادشاهی بوده است. اما اکنون به معنای یک دولت یا پیکره سیاسی که عالی‌ترین مرکز حکومت مشترک است و همچنین سرزمینی که دولت و ساکنان آن را در مجموع تشکیل می‌دهند به کار می‌رود و از این روی عنصر دولت مشترک و عالی هسته مرکزی این تعریف را تشکیل می‌دهد و پس از ۱۸۸۴ میلادی است که واژه حکومت با مفهوم ملت ارتباط پیدا می‌کند (هابزبام، ۱۳۸۲: ۲۶-۲۵).

با وجود این در بسیاری از موارد مشاهده می‌شود که دولت‌های ملی عمدتاً فاقد تجانس قومی، نژادی و مذهبی هستند و برخی از آن‌ها از ترکیب ملت‌ها و اقوام کاملاً ناهمگون تشکیل یافته‌اند و به صورت فدرال و یا در قالب سایر مدل‌های سنتی و مدرن، اقوام و ملت‌های گوناگونی را با زبان‌ها و نژادهای گوناگونی گرد هم آورده‌اند. در واقع این امکان وجود دارد که ساکنان یک کشور منشأ ملی، زبانی، قومی و فرهنگی متفاوتی داشته باشند، اما بر اثر عوامل تاریخی، سیاسی، اقتصادی و... تمایل خود را به حفظ وحدت و یکپارچگی برای ایجاد یا حفظ کشوری خاص ابراز دارند. بنابراین نیازمند راه‌حل‌های منطقی و پایداری هستند که دستیابی به این هدف را مقدور سازد که در نهایت ملت‌سازی به‌عنوان یک پارادایم پذیرفته‌شده در میان اغلب اندیشمندان عرصه مسائل قومی ارائه شده است.

ملت‌سازی^۱

در ادبیات علوم سیاسی مجموعه سیاست‌های معطوف به ایجاد و تقویت همبستگی ملی با عنوان ملت‌سازی شناخته می‌شود. ساده‌ترین نوع ملت‌سازی موجب پیدایش نهادهای ملی، ارتباطات مشترک و نهادهای وحدت‌بخش می‌گردد مسئله ایجاد و تقویت همبستگی ملی در کشورهای در حال توسعه پس از زوال استعمار مطرح شد و به‌عنوان شرط اصلی نوسازی و توسعه سیاسی عنوان گردید (بشیریه، ۱۳۸۳ الف: ۷۹۴-۷۹۱). به‌عبارت‌دیگر فرایند ملت‌سازی عبارت است از ایجاد یک فرهنگ مشترک ملی در سطح کشور، در این حالت، فرهنگ‌های فرعی بومی در حالی که خصوصیات فرهنگی خود را حفظ می‌کنند، پیرو یک فرهنگ گسترده‌تر در سطح کشور می‌شوند. هدف ملت‌سازی ایجاد همگرایی و وفاق در بین اقوام یا هویت‌های خرده ملی (مذهبی، زبانی، نژادی و فرهنگی) است تا به هدف نهایی یعنی

ساخت یک ملت با هویت ملی موردقبول و اطاعت همه اقوام و خرده‌فرهنگ‌های ساکن در آن کشور قرار گیرد. در ادبیات توسعه سیاسی، ملت‌سازی دارای چند مرحله به شمار می‌رود:

- استقرار قدرت دولت در حدود سرزمینی معین.
- یکسان‌سازی فرهنگی از طریق دستگاه‌های آموزشی.
- ترویج مشارکت عمومی در سیاست.
- تقویت هویت و همبستگی ملی از طریق سیاست توزیع خدمات رفاهی.

بنابراین گذر موفقیت‌آمیز از هویت قومی به هویت ملی منوط به رعایت اصول فوق است. تنها در این صورت می‌توان ناظر به فرایند صحیحی از ملت‌سازی بود. ملت‌سازی در این معنا دو بعد دارد: گسترش اقتدار عمومی دولت و گسترش حقوق مدنی شهروندان. مفهوم شهروند و شهروندی به‌عنوان ملاک و واحد هویت در چهارچوب ملیت و همبستگی ملی مهم‌ترین مفهوم در این میان است و به عناصر پراکنده و متفاوت وحدت می‌بخشد (بشیریه، ۱۳۸۳ الف: ۷۹۴-۷۹۱).

استعمار

استعمار در لغت به معنای آباد کردن است و در اصطلاح سیاسی عبارت است از یک رژیم سیاسی و اقتصادی که برخلاف خواست اهالی یک منطقه بر آن‌ها مستقر و مسلط شده هدفش تأمین منافع خارجیان و یا عمال داخلی آن‌هاست.

استعمارگران با افشاندن بذر تفرقه و جدایی میان اقوام و ملل مختلف و با مرزبندی‌های ساختگی و مناقشه برانگیز، از گذشته تاکنون آتش درگیری‌های قومی را افروخته و مشتعل نگه‌داشته‌اند. نقش استعمارگران در بروز بحران قومی با توجه به اهداف اقتصادی که آنان تعقیب می‌کردند تا حدودی قابل قبول می‌نماید. در این میان، نقش انگلستان که از بزرگ‌ترین کشورهای استعماری بوده (و هست) با سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، در بسیاری از مناطق جهان تنش‌های قومی-زبانی و مذهبی را پدید آورده است که تا به امروز هم ادامه‌دارند.

پس از فروپاشی سیستم استعمار مستقیم، در عصر حاضر، دخالت کشورهای قدرتمند برای کسب منافع اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک خود صورت‌های دیگری به خود گرفته است. روی کار آوردن دست‌نشانندگان و سرسپردگان بومی که ظاهراً داعیه تأمین منافع ملی را دارند؛ دخالت در انتخابات ملی و منحرف کردن حکومت‌های قانونی؛ دامن زدن به آشوب‌های داخلی و کمک‌های فنی محدود برای هدایت اقتصاد کشور به سمت رشته‌های موردنظر و فروش تسلیحات نظامی به قیمت‌های گزاف از جمله روش‌های استعمار نو است که از سوی استعمارگران اعمال می‌شود (علی بابایی، ۱۳۸۶: ۸۳). «استعمار کلاسیک» پس از جنگ جهانی دوم جای خود را به «استعمار نو» مبتنی بر شیوه‌های جدید سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی داده است (علی بابایی، ۱۳۸۶: ۸۳).

تحولات معطوف به همگرایی ملی و ملت‌سازی در ایران

همان‌طور که گفته شد، در ایران، توجه به بحث ملت-دولت بعد از انقلاب مشروطه رواج پیدا کرد. در واقع با انقلاب مشروطه بود که توجه به دولت مدرن و در پی آن ملت نوین در ایران مطرح شد. پیش‌ازین تاریخ در حوزه مباحث قومی و ملی‌گرایی، می‌توان دو مقطع اصلی را مشخص نمود. مقطع اول پیش از ورود اسلام به ایران است که حوزه و وسعت سیاسی، سرزمینی و فرهنگی ایران تحت تأثیر توان و قدرت نظامی سلسله‌های حاکم تعیین می‌شد. مانند دوران هخامنشیان، سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان که نمونه‌های از وضع فوق‌الذکر بودند و به تبع گسترش دامنه قدرت سیاسی حکام، دامنه جمعیتی، سرزمینی و فرهنگی ایران افزایش یا کاهش می‌یافت.

مقطع دوم با ورود اسلام به ایران آغاز گردید. پس از ورود اعراب به ایران، اسلام به تدریج توانست بر آیین زرتشت تفوق و تسلط تقریباً کاملی بیابد و دین اکثریت شود. ورود اسلام به ایران، دین و مذهب را به‌عنوان یک عامل وحدت‌بخش وارد زندگی اجتماعی و سیاسی ایرانیان نمود. مهم‌ترین و اولین رویدادی که پس از ورود اسلام به ایران در حوزه همگرایی و وحدت ملی و سرزمینی روی داد تشکیل «سلسله صفوی» بود. اسماعیل صفوی در ۱۵۰۱ میلادی به قدرت رسید و ایران را به‌صورت یکپارچه درآورد. به اعتقاد اغلب اندیشمندان؛ در این دوران با استقرار دولت مرکزی، مفهوم ایران پس از نه‌صد سال فترت، تعیین و مشخص

سیاسی و دینی پیدا کرد و شالوده تحول و تکامل هویت ملی در عصر جدید شد. هویت ایرانی و مفهوم سیاسی ایران، در معنای سرزمین یکپارچه و حکومت واحد، تنها در دوره صفویه است که احیا و تقویت گردید (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۵۵ و ۱۳۹). اما این وضعیت هنوز با آنچه که ملت در معنای کلی و ملیت ایرانی به مفهوم مدرن نامیده می‌شود فاصله زیادی داشت.

دومین رویداد بزرگی که پس از ورود اسلام به ایران در حوزه تلاش برای حفظ وحدت و همبستگی ملی ایران در چارچوب ساخت دولت نوین شکل گرفت ظهور «امیرکبیر» بود. امیر با شروع اصلاحات بنیادی در امور درباری، دیوانی، لشکری، اقتصادی، بسط دانش و معارف موردنیاز از اروپا، افتتاح دارالفنون و انتشار روزنامه و تلاش برای دفع توطئه‌های خارجی و حفظ استقلال کشور، حرکت جدیدی را در ایران پدید آورد ولی به دلیل فضای ناسالم دربار ناکام ماند. اهمیت اقدامات و اصلاحات امیرکبیر در پی‌ریزی پایه‌های توسعه همه‌جانبه در ایران تا حدی بود که حتی مورخان خارجی نیز اعتراف کرده‌اند که «مرگ امیرکبیر به معنای متوقف شدن پیشرفت ایران بود» (آوری، ۱۳۶۹: ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۲۷).

سومین رویداد بزرگی که حوزه همبستگی و وحدت ملی را در ایران پس از ورود اسلام دچار تحول نمود «انقلاب مشروطه» بود که به‌عنوان نقطه عطفی در مباحث ملت‌سازی در تاریخ معاصر ایران قابل بررسی است. تحولات فکری، اجتماعی و سیاسی مردم که از چند دهه قبل به‌واسطه آشنایی و ارتباط با کشورهای دیگر شروع شده بود به اوج خود رسیده و در زمان مظفردالدین‌شاه به انقلاب مشروطه منجر گردید. تأثیر عینی رشد و رواج اندیشه‌های جدید و تلاش مردم برای تغییر ساختار سنتی حاکمیت، تأسیس عدالتخانه، مجلس شورای ملی و از همه مهم‌تر وقوع یک تحول اجتماعی در انقلاب مشروطه تبلور یافت که بر مبانی ایلی و عشیره‌ای مبتنی نبود بلکه تکیه‌گاهش بر طبقه متوسط شهری بود که از همه فرق در آن سهیم و شریک بودند.

واقعیت این است که در انقلاب مشروطه مردم از اکثر نقاط ایران مشارکت داشتند و این نشانه‌ای از حرکت مردم ایران از وضعیت طایفه‌ای و ایل‌گرایی به سمت وحدت و همبستگی ملی در چارچوب جغرافیای ایران‌زمین به شمار می‌رود. و این اگر درست هدایت و درک می‌شد و مهم‌تر از همه چنانچه نیروهای خارجی دخالت نمی‌کردند می‌توانست سرآغاز بسیار

خوبی برای فرایند ملت‌سازی در ایران باشد. مظفرالدین‌شاه در هنگام صدور فرمان تأسیس مجلس شورای ملی برای نخستین بار به واژه «عموم اهالی و افراد ملت» اشاره کرد. «این جنبش، نخستین قیام در تاریخ ایران بود که هدفش از میان برداشتن نفس حکومت خودکامه و روی کار آوردن حکومتی به‌جای آن بود که پایبند چارچوبی قانونی باشد. در این جریان، آنان دموکراسی یعنی نه‌تنها قانونی بودن حکومت بلکه حکومت از طریق نمایندگان را نیز کشف کردند. قانون اساسی حاصل از انقلاب مشروطیت ایران به‌مراتب دموکراتیک‌تر از قانونی بود که پس از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه به تشکیل «دوما» انجامید. حتی این قانون دموکراتیک‌تر از قوانین اساسی برخی قدرت‌های پیشرفته اروپایی چون امپراتوری آلمان و امپراتوری اتریش بود» (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۹۶).

در مجموع پیروزی انقلاب مشروطه که با حمایت و مشارکت گروه‌های محلی و اقلیت‌ها صورت پذیرفت و نیز تأسیس مجلس ملی و تصویب قانون اساسی علاوه بر اینکه ساخت حکومت سنتی ایران را دگرگون کرد و حرکت به سمت تأسیس دولت و جامعه مدرن را پدید آورد، اولین خودجوشی داوطلبانه و حرکت موفقیت‌آمیز گروهی مردم ایران برای دستیابی به یک هدف مشترک در جهت تأمین خواسته‌های ملی‌شان بود. اما به دلایلی در ایران مشروطه نتوانست موفق عمل کند؛ زیرا آیین‌های حکومت مشروطه اختیارات شاه را محدود کرده بود و خود نیز قادر به اعمال نظامات قانونی نبود. ضعف استقرار نظام مشروطه و عدم توانایی در به‌کارگیری ابزارهای قانونی برای اداره امور جامعه به ادغام نظام‌های سیاسی محلی، ایلی و عشیره‌ای در ساختار متمرکز سیاسی کشور و سرخوردگی قشر روشنفکر از عدم برآورده شدن انتظارات خود انجامید. و درنهایت ضعف سلسله قاجار، هرج‌ومرج و آشوب‌های داخلی و تأثیر تحولات بین‌المللی زمینه را برای تحولات بعدی و کودتای رضاخان در سال ۱۲۹۹ فراهم آورد.

ملت‌سازی در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۰

ایران، از انقلاب مشروطه تا به تخت سلطنت نشستن رضاشاه قریب به دو دهه شاهد بیشترین تحركات و تنش‌های محلی و داخلی بوده است که می‌توان این وضعیت را ناشی از تضعیف حکومت مرکزی دانست. در سال‌های پایانی سلطنت قاجاریه هیچ‌چیزی که یک

ایرانی بتواند به آن مباحث کند وجود نداشت. نظامی که احمدشاه بر جای گذاشت آمیزه‌ای از ناتوانی سیاسی، بی‌قانونی، بیدادگری، نادرستی و فسق و فجور بود. مشاغل از وزارت و سرپرستی ولایات و سفارت و فرماندهی نظامی گرفته تا گردآوری مالیات و... همه در معرض خریدوفروش قرار داشت و به کسانی واگذار می‌شد که پول بیشتری پرداخت می‌کردند (آموزگار، ۱۳۷۵: ۱۶۸). این مسئله سبب شده بود که والیان برای جبران هزینه‌های خود فشار بیشتری بر مناطق تحت سلطه وارد آورند و مردم را مورد استثمار قرار دهند.

تصویری که در سال ۱۲۹۹ از ایالت‌های ایران پیش‌روی ایرانیان بود تصویر خوبی نبود. گیلان، آذربایجان و خراسان یعنی سه ایالت از نظر اقتصادی مهم ایران دچار بحران و تنش‌های محلی شده بودند. ایالت نفت‌خیز خوزستان خودمختار بود و شیخ تحت‌الحمایه بریتانیا بر آن ایالت حکومت می‌کرد و راهزنی و چپاول دسته‌های عشایر در بقیه نقاط کشور آن‌چنان پر دامنه بود که هیچ راهی امنیت نداشت. «از هر گوشه مملکت صدای استقلال سرداری می‌آمد که تعدادی را دور خودش جمع کرده بود. شیخ محمد خیابانی در آذربایجان، میرزا کوچک خان در جنگل‌های شمال، کلنل محمدتقی خان پسیان در خراسان و... این‌ها تازه سوای ایل‌ها و قوم‌های مختلف کشور بود.» (نراقی، ۱۳۷۸: ۱۵۳).

بنا به گزارش وزیرمختار انگلیس به لندن؛ قبیله عرب بنی‌کعب به سرکردگی شیخ خزعل درصدد پیشروی به محمره، بلوچ‌ها به کرمان، بویراحمدی‌ها به بوشهر و قشقایی‌ها همراه ایلات خمسه مترصد تصرف شیراز بودند. درعین حال که پایتخت دستخوش آشوب سیاسی بود تنش‌های عشیره‌ای ایالات را از هم می‌گسست. ترکمن‌ها، آذری‌ها و کردها با استفاده از اوضاع تهران از دادن مالیات سر باز زدند، روستاهای اطراف را غارت کردند، خطوط ارتباطی را گسستند و چون شاه سابق در تیرماه ۱۲۹۰ برای باز پس گرفتن سلطنتش دوباره در ایران ظاهر شد از او حمایت کردند (آبراهامیان، ۱۳۸۲: ۹۶-۹۷).

میهن‌دوستان ایرانی نیز از زوال کشورشان بیم داشتند و آرزوی یک حکومت قوی، وحدت ملی متمرکز و هماهنگ را در سر می‌پروراندند. در نظر آنان دموکراسی تندر که بهترین نمونه آن را در جمهوری فرانسه بخصوص پس از انقلاب ۱۷۸۹ می‌دیدند، می‌توانست مسائل ایران را حل کند (دیگار، ۱۳۷۷: ۷۳-۷۴). جامعه بیش از هر چیزی به اعاده استقلال کشور، نظم، امنیت و آرامش احتیاج داشت و دستیابی به این مهم از عهده پادشاه قاجار ساخته نبود؛

بنابراین از نظر داخلی شرایط برای تغییرات گسترده و ریشه‌ای در ساخت قدرت و جامعه کاملاً مهیا بود.

حقیقت این است که در این شرایط چنانچه مردم خود می‌توانستند تصمیم بگیرند در نهایت یک حکومت ملی و مردمی می‌توانست جامعه متکثر ایران را به سمت همگرایی و تأسیس یک دولت ملی واقعی رهنمود سازد. لکن با توجه به دلایلی که در پی خواهد آمد، دخالت کشورهای بیگانه و به‌ویژه سیاست‌های استعماری انگلستان در ایران سبب شد که خواسته‌ها و نیازهای واقعی مردم فدای آمال استعماری انگلستان شود و چند دهه تلاش و زحمت رجال میهن‌پرستی مانند امیرکبیر و روشنفکران و رهبران ملی و مذهبی مشروطه‌خواه با روی کار آمدن رضاخان به بن‌بست بیانجامد و یک سیر نزولی در فرایند سیاست‌های معطوف به همبستگی و همگرایی ملی در ایران آغاز شود که چند دهه به طول انجامید. مهم‌ترین سطوح دخالت انگلستان در مسائل داخلی ایران را با عنایت به اصول و چهارچوب‌های فرایند ملت‌سازی می‌توان در چند مورد خلاصه کرد:

- ◀ انگلستان و قتل امیرکبیر؛
- ◀ انگلستان و انقلاب مشروطه؛
- ◀ انگلستان و نخبگان وابسته؛
- ◀ انگلستان و روی کار آمدن پهلوی اول؛
- ◀ انگلستان و تحریک اقوام و اقلیت‌های قومی - فرهنگی ایران.

۸-۱- انگلستان و قتل امیرکبیر

در حقیقت امیرکبیر پایه‌گذار اندیشه ترقی در ایران بشمار می‌رود. او در مدت سه سال زمامداری خود یک سیاست مستقل و ملی در پیش گرفت و تا حد امکان با توقعات بیگانگان و دخالت آنان در امور داخلی ایران مبارزه کرد. به این جهت بعضی از نمایندگان دول خارجی که به منافعشان لطمه وارد شده بود با عده‌ای از شاهزادگان و رجال درباری که دشمن این صدراعظم خدمتگزار بودند، شروع به توطئه‌چینی کردند و تحریکات زیادی علیه او به عمل آوردند. اما امیرکبیر که مردی صمیمی و میهن‌پرست بود بدون توجه به این تحریکات مشغول

اصلاحات داخلی و کوتاه کردن دست عمال بیگانه بود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ۲۶۷). امیرکبیر شخصاً سیاست خارجی کشور را اداره می‌کرد و برای اینکه از دخالت سفرای بیگانه در امور داخلی ایران جلوگیری کرده و بتوانند مستقیماً با دولت‌های خارجی تماس داشته باشد تصمیم گرفت در پایتخت‌های دول معظم آن زمان سفارت مقیم دایر نماید.

در اکثر منابع تاریخی به نقش انگلستان و تحریک شاهزادگان قاجار و به‌ویژه میرزا آقاخان نوری در برکناری امیرکبیر و سپس قتل او اشاره شده است و نیازی به توضیح بیشتر ندارد.

انگلستان و انقلاب مشروطه

در تاریخ معاصر ایران از انقلاب مشروطه به‌عنوان نقطه عطفی در تحولات و رخداد‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نام برده می‌شود و به نظر صاحب‌نظران این واقعه از مهم‌ترین رخدادها در حوزه مسائل توسعه و نوسازی و حرکت از ساختارهای سنتی جامعه ایرانی به سمت ساختارهای مدرن است. در واقع انقلاب مشروطه حاصل و نتیجه تلاش‌های اصلاح‌طلبانه و میهن‌دوستانه‌ای بود که از امیرکبیر شروع شد و سال‌ها بعد توسط روشنفکران ملی و مذهبی تقویت گردید و در انقلاب مشروطه با همکاری مردم و روحانیون به نتیجه نزدیک شد. آمال و دستاورد انقلاب مشروطه در حوزه سیاست، فرهنگ و اجتماع عبارت بود از؛ رها شدن از ساختارهای فرسوده پادشاهی‌های ناکارآمد و فاسد، تقسیم قدرت و تفکیک قوا و حضور و مشارکت مردم در عرصه سیاست و قانون‌گذاری، مشارکت صمیمانه گروه‌های فرهنگی و قومی در به ثمر رساندن انقلاب مشروطه و تلاش برای حفظ وحدت و همدلی ملی در چهارچوب سیاسی و جغرافیایی ایران، رشد مؤلفه‌های حرکت‌های مذهبی در راستای دستیابی به اهداف ملی و...؛ و همان‌گونه که بارها و بارها توسط صاحب‌نظران و اندیشمندان حوزه مسائل تاریخ معاصر ایران عنوان شده است، چنانچه انقلاب مشروطه منحرف نمی‌شد و به نتایج مورد نظر انقلابیون و مردم دست پیدا می‌کرد، ایران در یک‌صد سال اخیر مسیر نزدیک‌تری را برای دستیابی به پیشرفت و توسعه طی می‌کرد که بسیار سریع‌تر و کم‌هزینه‌تر بود. از مهم‌ترین دلایل انحراف و در حقیقت ناکامی انقلاب مشروطه می‌توان به دخالت‌ها و دسیسه‌های نیروهای بیگانه و به‌ویژه استعمارگران روس و انگلیس اشاره نمود.

جلال‌الدین مدنی در کتاب تاریخ سیاسی معاصر ایران به اشاره به نقش اساسی انگلستان

و عمال آن در انحراف و شکست انقلاب مشروطه بیان می‌کند: در رابطه با انقلاب مشروطه هنگامی که استعمار انگلیس منافع خود را در خطر دید در جهت یافتن راه‌های انحرافی برآمد به همین مناسبت می‌بینیم که انجمن‌های چپی و غیبی پدید آمدند. که اعضای آن‌همه فراماسون‌هایی هستند که کوشش دارند تا قیام ملت را به سوی هدف خود بکشانند و رونق اجتماع ۱۲-۱۳ هزار نفری سفارت انگلیس پیدا شد (مدنی، ۱۳۸۶: ۱۱۵). او همچنین می‌نویسد: انگلیس بیش از یک قرن ملت ما را به اسارت درآورده بود این بار همراه با مشروطه شد و یکی از شگردهایش ایجاد تفرقه و شکاف در صفوف مستحکم ملت بود (مدنی، ۱۳۸۶: ۱۳۵).

در رابطه با دخالت‌های تفرقه‌آمیز انگلستان در میان اقوام و اقلیت‌های فرهنگی ایران در منابع تاریخی زیاد گفته و نوشته شده است که در اینجا به نمونه‌ای از آن اشاره می‌شود که تا حدود بسیار گویای میزان دخالت‌های استعماری انگلستان در تاریخ معاصر ایران است:

دولت بریتانیا همواره کوشیده بود که برای حفظ منافع وسیع نفتی جنوب که ثروت سرشاری عاید آنان می‌کرد دست به استحکام و بسط نفوذ خود در میان عشایر عرب و لر در منطقه بزند و حکومت‌های محلی و عشایر آنجا را تحت کنترل و نفوذ خود درآورد و سال‌ها از تجهیز آن‌ها در جهت حفظ منافع خود بهره می‌برد. پس از پیروزی انقلاب بلشویکی یکی از طرح‌های دولت بریتانیا برای مبارزه بانفوذ قدرت تازه به دوران رسیده در شوروی حداقل در حیطه و حدود منطقه جنوب، طرح ایجاد حکومت‌های خودمختار در میان عشایر عرب، لرهای لرستان و بخصوص عشایر بختیاری بود (بهرامی، ۱۳۷۷: ۱۱۲).

انگلستان و نخبگان وابسته

جنبش‌ها و تنش‌های قومی با هر هدفی که باشند، به وسیله رهبران و کسانی که خط‌مشی کلی گروه را تعیین می‌کنند هدایت می‌شوند. این رهبران قومی علاوه بر مشخص کردن اهداف، با استناد به سنت، فرهنگ و حتی اساطیر قومی، فعالیت‌های خود را توجیه می‌نمایند که این امر بسیج قومی را از نظر کمی و کیفی بسیار بالا می‌برد. ابزار انگاران بر نقش نخبگان سیاسی و قومی بیش از سایرین تأکید می‌کنند. به باور اینان هویت‌های ملی و قومی وسیله

منعطفی در دست گروه‌های نخبه رقیب‌اند تا در مبارزه کلی بر سر قدرت، ثروت و اعتبار حمایت توده‌ای به وجود آورند (اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۱۳۷).

یکی از راه‌های دخالت و نفوذ انگلستان در کشورهای تحت سلطه، نفوذ در بدنه نخبگان و اشخاص بانفوذ بود. این امر تا حد نخبه پروری و به قدرت رساندن افراد گمنام و ناشناخته از طرق گوناگون و از جمله ایجاد شبکه‌های فراماسونری پیش رفته بود. در حقیقت هدف اصلی شبکه‌های فراماسونری جذب نخبگان سیاسی و اقتصادی یک کشور باهدف تحت کنترل درآوردن نظام سیاسی آن کشور در راستای تأمین و تضمین منافع استعماری‌شان بود. در ایران فراماسونری از زمان ورود سرهارفورد جونز فرستاده انگلیسی در سال ۱۸۰۴ به‌طور غیررسمی وارد شد. بعد از او، جیمز موریه و فریزر فرستادگان دیگر انگلیس این راه را دنبال کردند و هر قدر توانستند رجال و درباریان و اعیان را فراماسون نمودند. آن‌ها چهره کریه استعمار و سرسپردگی را با برچسب «آزادی، برادری و برابری» به خورد ایرانیان دادند و عده‌ای را با تطمیع و عده کمتری را با خدعه و نیرنگ به این تشکیلات کشاندند. در بسیار از موارد این مهره‌ها به‌آسانی منافع انگلستان و سایر هم‌پیمانانشان را تأمین می‌کردند به‌عنوان نمونه می‌توان به این مورد اشاره کرد:

«پس شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی دوم و کشیده شدن آن به مرزهای ایران، رضاشاه به تصور اینکه متفقین حاضر نیستند با منصور نخست‌وزیر وارد مذاکره شوند در ۲۷ اوت وی را برکنار و محمدعلی فروغی را که بیشتر موردقبول انگلیسی‌ها بود مأمور تشکیل کابینه جدید کرد و به پیشنهاد او به کلیه واحدهای نظامی دستور ترک مقاومت داد. پس از این اقدام فروغی با نمایندگان شوروی و انگلستان وارد مذاکره شد و تقاضاهای آنان را استفسار کرد. در ۳۰ اوت نمایندگان مذکور تقاضاهای دولت‌های متبوع خود را به شرح زیر به دولت ایران اطلاع دادند: ترک مقاومت و تخلیه واحدهای ارتش ایران از کلیه نقاطی که از طرف متفقین اشغال شده، اخراج کلیه اتباع آلمان به‌استثنای اعضای سفارت و چند نفر کارشناس آلمانی، تعهد در تسهیل حمل اسلحه و مهمات و ادوات جنگی از طریق ایران به روسیه. در مقابل انگلیسی‌ها متعهد شده بودند حق‌السهم ایران را از نفت جنوب کماکان بپردازند. شوروی‌ها نیز تعهد کرده بودند عایدات ایران را از شیلات پرداخته و هر وقت وضعیت نظامی اجازه دهد دولتین نیروهای خود را از ایران خارج سازند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ۴۰۸).

همچنین میرزا ابوالحسن خان ایلچی که از مؤسسان فراماسونی در ایران بود از حقوق‌بگیران دائم انگلستان به شمار می‌رفت. تقی‌زاده نیز که عامل امضای قرارداد ۱۹۳۳ بود از وابستگان انگلیس به شمار می‌رفت (مدنی، ۱۳۸۶: ۸۰-۸۳).

این‌گونه موارد و بسیاری موارد دیگر عمق نفوذ و احاطه استعمار انگلستان را بر رجال و نخبگان سیاسی ایران دوره پهلوی اول و پیش از آن نشان می‌دهد.

انگلستان و روی کار آمدن پهلوی اول

موضوع ساخت دولت مدرن در ایران نیز تحت تأثیر سیاست‌های استعماری انگلستان قرار داشت. به این معنا که دخالت‌های استعماری انگلستان علاوه بر مداخله مستقیم در امور داخلی و خارجی و از بین بردن استقلال ایران در کلیه موارد و تهدید نظم و امنیت داخلی و زیر سلطه کشیدن نخبگان و رجال سیاسی و نظامی و ایجاد تفرقه و آشوب میان نیروهای مجاهد و مبارز تا جایی پیش رفت که به تعیین سرنوشت سیاسی مردم ایران و تغییر در نظام سیاسی کشورمان منجر شد. انگلستان هنگامی که منافع خود را در آسیا در خطر دید و از رشد و گسترش کمونیسم در شوروی و قدرت‌یابی کشورهای اروپایی در آسیا بیمناک شد، با تغییر در نظام سیاسی و به قدرت رساندن یک فرد وابسته و دست‌نشانده، دست‌کم روند توسعه و نوسازی را در ایران که با انقلاب مشروطه به اوج رسیده و همگرایی معطوف به یکسان‌سازی فرهنگی و ملت‌سازی را در پیش داشت، متوقف ساخت و دو دهه پایه‌های دیکتاتوری پهلوی اول را در ایران مستقر کرد.

نکته قابل توجه در مباحث ملت‌سازی و سیاست‌های معطوف به همگرایی ملی این است که، در نظام‌ها و ساختارهای سیاسی تمرکزگرا و استبدادی به تناسب تمرکزگرایی و استبداد هزینه اقدام و تحرک سیاسی افزایش می‌یابد و در نتیجه امکان اقدام و بسیج به همین مقدار کاهش می‌یابد. در شرایطی که مرکز سیاسی بر اثر بحران‌های سیاسی و اقتصادی (که می‌تواند منشأ داخلی و خارجی داشته باشد) دچار بحران شدید قدرت می‌شود، فرصت مناسبی برای اقلیت‌ها ایجاد می‌گردد تا وارد اقدام شوند و امید دست‌یابی به خواسته‌های آنان افزایش می‌یابد. با توجه به ضعف قدرت مرکزی، هزینه اقدام کاهش می‌یابد و در نتیجه تحرک قومی بسیار محتمل می‌شود. این تحرک‌ها اساساً برون نظامی هستند و اقلیت‌ها را به سمت

استقلال‌طلبی و خودمختاری سوق می‌دهند (ایوبی، ۱۳۷۷: ۳۵). در این رابطه اندیشمندان مسائل قومی بر این عقیده هستند که: «فعالیت‌های سیاسی - نژادی در بیشتر کشورهای قدرتمند دامنه محدودی دارد و می‌تواند به شکل اعتراض درآید، درحالی‌که برخوردهای طولانی داخلی خصوصیات کشورهای ضعیف است که برای توسعه استیلای خود تلاش می‌کنند». از دیدگاه اینان حکومت‌های قوی به لحاظ دارا بودن منابع غنی، ظرفیت لازم را برای پذیرش یا سرکوب خواسته‌های ملیت‌ها و اقلیت‌های تحت حکومت، با صرف منابع نسبتاً اندکی فراهم می‌سازند. ولی حاکمان حکومت‌های ضعیف حق هیچ‌گونه انتخابی ندارند زیرا آنان با وضعیتی روپرو هستند که هر تصمیمی مضراتی برای آنان دارد. اگر از در سازش درآیند، حکومت خود را به خطر انداخته‌اند و اگر قصد سرکوب داشته باشند با منابع محدود انسانی و اقتصادی موفقیت‌چندانی کسب نمی‌کنند (رابرت گر، ۱۳۷۷: ۲۲۳-۲۲۲).

به‌هرحال تغییرات ساخت سیاسی ایران باهدف ایجاد دولت مدرن آغاز شد، ولی پس از چند سال و با تحکیم پایه‌های قدرت رضاشاه، دولت و ساخت آن به‌عنوان وسیله‌ای در جهت خواسته‌های شخص رضاشاه قرار گرفت. و عامل اصلی این وضع چیزی نبود جز فدا شدن منافع ملی یک ملت برای برآورده کردن منافع استعماری انگلستان با استفاده از شیوه‌های نوین استعماری و توسط دولت‌های دست‌نشانده.

دخالت استعماری انگلستان در ایران، حتی در مسئله انتخاب جانشین رضاشاه نیز مشهود است. بر طبق اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس (که در سال ۱۹۸۱ در معرض دید همگان قرار گرفت) انگلیسی‌ها از همان لحظه‌ای که نقشه حمله به ایران طرح شد اقدامات خود را برای یافتن جانشین نیز آغاز کردند، پس از بررسی نامزدهای مختلف و مشورت با روس‌ها ترجیح دادند پسر رضاخان را که به نظرشان مطیع‌تر از بقیه بود به سلطنت ایران بگمارند. این مسئله در مورد انتخاب وزرای کابینه نیز به همین صورت بوده است (بولارد و اسکراین، ۱۳۶۴: ۱۱ و ۱۰۷).

انگلستان و تحریک اقوام و اقلیت‌های قومی - فرهنگی ایران

حمایت و یا عدم‌حمایت بین‌المللی از تحریکات قومی و یا دولت‌های مستقر نقش بسزایی در کاهش یا افزایش منازعات قومی ایفا می‌کند. تا جایی که تعدادی از پژوهشگران داخلی و

خارجی سازوکار سلطه استعماری را موجب بروز ستیزه‌های قومی می‌دانند و بر این باورند که رویه‌های نژادی کردن هویت در بزرگ‌ترین دوران استعمار و نسل‌کشی که تاکنون جهان به خود دیده است، گسترش یافته است (قادری، ۱۳۸۳: ۷۳).

انگلیسی‌ها صرفاً برای کسب منافع اقتصادی و سیاسی خود، از قومیت‌های ایران به‌عنوان ابزار و وسایل دستیابی به اهدافشان استفاده می‌کردند و در هر دوره بسته به شرایط از اقوام و گروه‌ها و در برخی موارد خود حکومت برای دستیابی به مقاصد و منافعشان بهره می‌بردند. به‌عنوان مثال حمایت انگلستان از شیخ خزعل و برخی قبایل جنوب در اواخر دوره قاجار صرفاً برای تأمین امنیت و منافعشان در جنوب بود و پس از روی کار آوردن رضاخان و اطمینان از تأمین خواسته‌هایشان توسط حکومت پهلوی، شیخ خزعل و دیگر قبایل متحد خود را در مقابل حکومت مرکزی تنها گذاشتند. لازم به ذکر است که شیخ خزعل در سال ۱۸۹۷ م. به‌جای برادرش به حکومت موروثی خوزستان رسیده و وضع نیمه‌مستقلی داشت و طبق موافقت‌نامه محرمانه‌ای در نوامبر ۱۹۱۴ م. با دولت انگلیس منعقد کرده بود خود را تحت‌الحمایه آن دولت قرار داده و محافظ تأسیسات نفت جنوب به شمار می‌رفت. وی در دوران جنگ بین‌المللی خدمات شایانی به ارتش دوازدهم انگلیس نموده بود و به‌هیچ‌وجه از دولت مرکزی اطاعت نمی‌کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ۳۸۲). در این رابطه سر ریدر بولارد که خود از آذر ۱۳۱۸ تا اسفند ۱۳۲۴ سفیر انگلیس در ایران بود در خاطراتش این‌گونه نوشته است: «به همین جهت موقعی که استخراج نفت مورد توجه قرار گرفت... بر ما مشخص بود که هرگونه درخواست حمایت و برقراری امنیت مناطق نفت‌خیز از دولت مرکزی ایران اقدامی بی‌مورد است و بدون ثمر خواهد بود... درحالی‌که اگر شیخ محمره (شیخ خزعل) برای حراست از پالایشگاه نفت جنوب با ما مساعدت نمی‌کرد و یا سران ایل بختیاری امنیت چاه‌ها و لوله‌های نفت را فراهم نمی‌ساختند، اصولاً مسئله استخراج نفت جنوب منتفی بود» (بولارد و اسکراین، ۱۳۶۴: ۶۵).

همچنین شکست‌های ایران از روسیه و انعقاد معاهدات انگلستان و ترکمنچای باعث شد که در میان عشایر ساکن شرق ایران آثار شورش بروز کند و دست‌عمل انگلیسی‌ها در این شورش‌ها به‌وضوح مشهود بود. به نظر دولت انگلیس و حکومت هند نفوذ روسیه در اثر قراردادهای مذکور در ایران افزایش یافته و لازم بود هر چه زودتر افغانستان به‌صورت حدفاصل و حریم امنیت هندوستان درآید. به این جهت در میان قبایل افغانی شروع به تبلیغ

علیه ایران نمودند. و ماجرای جنگ‌های قفقاز و شکست‌های ایران را در میان افغان‌ها شایع کردند تا به آن‌ها ثابت کنند که با حمایت انگلستان قادر خواهند بود در مقابل دولت ایران مقاومت ورزند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ۲۴۶).

لازم به ذکر است در جریان طغیان اتحاد بزرگ و نیرومند قبایل جنوب (بختیاری‌ها و قشقایی‌ها) در اواخر شهریور ۱۳۲۵ علیه دولت مرکزی، تفسیر تهران و مسکو این بود که این حرکت ساخته و پرداخته دست انگلیس است. برخی از عشایر جنوب و غرب، کشور انگلستان را در بسیاری موارد متحد طبیعی خود می‌دیدند و انگلیسی‌ها نیز به سهم خود همواره پیوندهای نزدیک با برخی از ایالات داشتند با این هدف که در مواقع لزوم از امکانات بالقوه آن‌ها برای بسیج علیه دولت مرکزی بهره‌بردارند (عظیمی، ۱۳۷۴: ۶۰). در چند مورد دیگر از شورش‌های قومی در کشور حضور و دخالت انگلیسی‌ها مشهود است از آن جمله قیام حمه رشید در ۱۳۲۱ و ایل قشقایی در ۱۳۲۲ که هر دو در منطقه نفوذ و تحت کنترل انگلیسی‌ها بود (بولارد و اسکراین، ۱۳۶۴: ۶۸-۶۹).

نتیجه‌گیری

فرایند ملت‌سازی عبارت است از «ایجاد» یک فرهنگ مشترک ملی در سطح کشور؛ در این حالت فرهنگ‌های فرعی بومی در حالی که خصوصیات فرهنگی خود را حفظ می‌کنند، پیرو یک فرهنگ گسترده‌تر در سطح کشور می‌شوند. به‌طور کلی «مجموعه سیاست‌های معطوف به ایجاد و تقویت همبستگی ملی» با عنوان ملت‌سازی شناخته می‌شود، فرایند ملت‌سازی بازتاب تولد و رشد ملی‌گرایی در جوامع گوناگون بود که به‌سرعت در میان اقوام و گروه‌های فرهنگی و زبانی اروپای قرن ۱۸ میلادی، آمریکای قرن ۱۹ م. و آسیا و آفریقای قرن ۲۰ م. نفوذ کرد و تحولات عظیمی را در مرزهای سیاسی و جغرافیایی اکثر کشورها در پی داشت. ایران نیز از این قاعده مستثنی نبوده و علی‌الخصوص در زمان قاجاریه، برخی روشنفکران و رجال سیاسی آن دوران چون امیرکبیر و قائم‌مقام با بهره‌گیری از تحولات اروپا و با در نظر گرفتن شرایط داخلی اقداماتی را در راستای ایجاد دول مدرن و کارآمد و اصلاح حاکمیت بیمار شاهنشاهی آغاز کردند، ولی به دلیل جو استبدادی ناکام ماندند. ادامه این اقدامات و اندیشه‌ها بعداً با حمایت و پشتیبانی برخی روشنفکران و رهبران مذهبی به‌صورت انقلاب

مشروطه تبلور یافت که به‌عنوان یک گام اساسی در جهت حرکت از اجتماع به جامعه و ساخت دولت مدرن و قانونی در ایران قابل توجه است. ولی انقلاب مشروطه به دلایل زیادی از جمله استبداد داخلی و دخالت‌های استعماری انگلیس به نتیجه مطلوب نرسید و در نتیجه مبحث ملت‌سازی در ایران دچار انحراف و به‌نوعی کنترل‌شده در جهتی دیگر هدایت شد.

در رابطه با موضوع دولت‌سازی در ایران، که از مهم‌ترین ارکان در فرایند ملت‌سازی به شمار می‌رود دخالت‌های استعماری انگلستان در روی کار آمدن رضاشاه و دودمان پهلوی سبب شد که پروسه دولت‌سازی در ایران که از مهم‌ترین نتایج فعالیت‌های روشنفکران ایرانی طی چند دهه بود به‌جای آنکه سرنوشت مردم را به یک دولت مدرن مردمی بسپارد، ایران را گرفتار حکومتی سنتی مطلقه نمود که بیشترین خدمت را به استعمار انگلستان نمود. نفوذ در میان اقوام و قبایل ایرانی، تحریک و تجهیز آن‌ها به‌ویژه در مناطق جنوبی و مرکزی ایران سبب شد که بیشترین تحرکات جدایی‌طلبانه و گریز از مرکز در دوره موردبحث میان اعراب ایرانی ساکن در خوزستان رخ دهد. ایجاد تفرقه و نفاق میان هم‌وطنان ایرانی سبب شد که نیل به همگرایی و همبستگی ملی در ایران دچار تخلخل و چندگانگی شود و مراکز متعدد مدعی قدرت در ایران پدید آید و با پشت‌گرمی به حمایت انگلستان جریاناتی مانند شیخ خزعل و سیمتقو و... پدیدار گردید.

به‌طورکلی انگلستان در ایران طی چند قرن، سیاست‌های استعماری مسلط را داشت؛ آتش جنگ‌های ایران و روس را دامن می‌زد، عثمانی‌ها را برمی‌انگیخت تا به مرزهای ایران حمله کند، با نیرنگ، تقلب و پرداخت رشوه افرادی از ایرانیان را وابسته خود می‌ساخت. در کشتن و از میان برداشتن رجال میهن‌پرست و توانایی مانند قائم‌مقام و امیرکبیر نقش اصلی را داشت. در تجزیه بخش‌هایی از ایران مانند افغانستان و بحرین نقش غیرقابل‌انکاری داشت. و با گستراندن شبکه فراماسونری در ایران اهداف استعماری خود را دنبال می‌کرد. برخی سیاستمداران انگلیسی معتقد بودند که ایران همواره باید مقدرات و سرنوشت خویش را به کمک و مساعدت انگلستان تعیین نماید.

پی‌نوشت

1. Nation - Building

کتاب‌نامه

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۲). *ایران بین دو انقلاب*، مترجمان کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری، محسن شانه‌چی، تهران: مرکز.
۲. احمدی، حمید (۱۳۷۸). *قومیت و قوم‌گرایی در ایران: افسانه و واقعیت*، تهران: نشر نی.
۳. -----، ----- (۱۳۸۳). *ایران: هویت، ملیت، قومیت*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۴. اشرف، احمد (۱۳۸۳). «بحران هویت ملی و قومی در ایران»، به کوشش حمید احمدی، ایران: هویت، ملیت، قومیت، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۵. آموزگار، جهانگیر (۱۳۷۵). *فراز و فرود دودمان پهلوی*، ترجمه اردشیر لطفعلیان، تهران: نشر مرکز ترجمه و نشر کتاب.
۶. آوری، پیتر (۱۳۶۹). *تاریخ معاصر ایران از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاریه*، ترجمه، محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
۷. -----، ----- (بی‌تا). *تاریخ معاصر ایران از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲*، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
۸. اوزکریملی، اوموت (۱۳۸۳). *نظریه‌های ناسیونالیسم*، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
۹. ایوبی، حجت‌الله (۱۳۷۷). «شکاف‌های قومی و خشونت در پیکارهای سیاسی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پیش‌شماره اول، صص ۱۸ تا ۳۶.
۱۰. برتون، رولان (۱۳۸۰). *قوم‌شناسی سیاسی*، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نی.
۱۱. بشیری، حسین (۱۳۸۳). *الف. عقل در سیاست، سی و پنج گفتار در فلسفه، جامعه‌شناسی و توسعه سیاسی*، تهران: نگاه معاصر.
۱۲. بهرامی، روح‌الله (۱۳۷۷). «سیاست قومی پهلوی اول در قبال قوم لر»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پیش‌شماره اول.
۱۳. بولارد، سر ریدر و سر کلارمونت اسکراین (۱۳۶۴). *شترها باید بروند*، ترجمه حسن ابوترابیان، تهران: نو.
۱۴. تکمیل همایون، ناصر (۱۳۸۱). *تاریخ ایران در یک نگاه*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۱۵. دیگار، ژان پیر و برنار هورکاد و یان ریشار (۱۳۷۷). *ایران در قرن بیستم*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: البرز.
۱۶. رابرت گر، تد (۱۳۷۷). «اقلیت‌ها، ملی‌گراها و برخوردهای سیاسی»، ترجمه حمیدرضا کریمی، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره اول.

۱۷. ساعی، احمد (۱۳۷۵). مسائل سیاسی و اقتصادی جهان سوم، تهران: قومس.
۱۸. بابایی، علی (۱۳۸۶). فرهنگ سیاسی آرش، تهران.
۱۹. عظیمی، فخرالدین (۱۳۷۴). بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۲۰، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری، تهران: البرز.
۲۰. عنایت، حمید (۱۳۷۷). نهادها و اندیشه‌های سیاسی در ایران و اسلام، با تصحیح و مقدمه صادق زیباکلام، تهران: روزنه.
۲۱. فکوهی، ناصر (۱۳۸۰). «قومیت و گفتگوی تمدن‌ها»، در ضمیمه رولان برتون، قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نی.
۲۲. قادری، حاتم (۱۳۸۳). «عوامل و عناصر هویت‌ساز در عصر ارتباطات»، در گفتگو با داود میرمحمدی، گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
۲۳. کاتم، ریچارد (۱۳۷۸). ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: کویر.
۲۴. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۴). تضاد دولت و ملت: نظریه تاریخ و سیاست در ایران، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی.
۲۵. مدنی، جلال‌الدین (۱۳۸۶). تاریخ سیاسی معاصر ایران، قم: جامعه اسلامی مدرسین.
۲۶. مقصودی، مجتبی (۱۳۸۰). تحولات قومی در ایران، تهران: مؤسسه مطالعات ملی.
۲۷. نراقی، حسن (۱۳۷۸). چکیده تاریخ ایران: از کوچ آریایی‌ها تا پایان سلسله پهلوی، تهران: آتیه.
۲۸. هابزبام، ای. جی (۱۳۸۲). ملت و ملی‌گرایی، ترجمه جمشید احمدپور، تهران: نیکا.
۲۹. یوسفی، علی (۱۳۸۴). «روابط بین قومی و تأثیران بر هویت ملی در ایران»، به کوشش داریوش قمری، همبستگی ملی در ایران، تهران، مؤسسه مطالعات ملی.
۳۰. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۳). تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوره صفویه تا پایان دوران جنگ جهانی دوم، تهران: امیرکبیر.